ادب و هنر
adabhonar@kayhannews.ir
کیهان

شهید غنی‌پور (نویسنده) - شهید آوینی (فیلمساز) - معلم (شاعر) - آل احمد (نویسنده) - حسن حسینی (شاعر) - مشفق کاشانی (شاعر) - ابوالفضل عالی (گرافیست) - شهید رسول کاظم‌نژاد (عکاس) - صفار زاده (نویسنده) - حمید سبزواری (شاعر) - مهرداد اوستا (شاعر) - اکبر خلیلی (نویسنده) - فرج‌الله سلحشور - نصرالله مردانی (شاعر) - مسعود شجاعی طباطبایی (کاریکاتوریست) - علی نصیریان (بازیگر) - مجید مجیدی (فیلمساز)

اینجا ققنوسی آرمیده است

■ گالیا توانگر

خلیل عمرانی مردی از دیار بوشهر با شعرش و شاگردانش هرگز نخواهد مرد، بلکه حیاتی ققنوس‌وار خواهد داشت. بی‌گمان ده‌ها مثل او از خاک جنوب برخواهند خاست و حماسه‌ای از شعر خواهند آفرید. اینها شاعرانی هستند که در صدف جلسات شعر او مروارید شده‌اند. یاد بنیانگذار گروه ادبی نسل مروارید جاودان. هم اویی که نیمی از منزل اجاره‌ای‌اش در اسلام‌شهررا به جلسات شعرخوانی شاگردانش اختصاص داده بود. می‌خواست به خاطر شاگردانش منزلی بزرگ‌تر در اطراف تهران داشته باشد که پذیرای خیل مشتاق آنها باشد.

عصرگاه پاییزی بود. تازه از بوشهر با خانواده‌ام به تهران نقل مکان کرده بودیم. درست مثل استاد عمرانی که تازه به تهران آمده بودند. من گه گاهی کارهای داستانی‌ام را به واحد ادبی آموزش و پرورش تهران نزد استاد فیروزی (نی‌نوا) برای نقد می‌بردم. آن عصرگاه پاییزی وقتی با داستانهای نوجوانی‌ام وارد اتاق استاد فیروزی شدم، ایشان گفتند: «دیر آمدی! پیش پای شما استاد عمرانی اینجا بود. تو را می‌شناخت. گفت از بچه‌های ادبی بوشهری و هوایت را داشته باشیم.» من فقط نام استاد عمرانی را شنیده بودم و کارهایش را می‌خواندم. او را از نزدیک ندیده بودم. خیلی خوشحال شدم که مرا به یاد داشته و سفارشم را کرده است. از راهرو نوجوانی و جوانی هم گذشتم، اما هیچ‌گاه فرصت نشد استاد را از نزدیک ببینم. تنها از طریق آقای فیروزی از احوال ایشان جویا می‌شدم تا این اواخر... ما همیشه دیر می‌رسیم. دنیای عجیبی است! نور به قبرش ببارد.

در جنوب اغلب زبان‌ها و چشم‌ها شاعرند. آنها زندگی را با نگاه دریایی و پیشانی بلند همتشان جست‌وجو می‌کنند. از این روست که اغلب شاعران به نام کشورمان از این خطه برخاسته‌اند. مردم جنوب شاعرانه می‌بینند و شاعرانه می‌گویند. مثل مرغ‌های دریایی حرف‌های مگویشان را سوار بر بال شعر کرده از سر موج‌ها و موج‌شکن‌ها می‌گذرانند و تا بی‌کرانه مرزها می‌کشانندشان!

خلیل عمرانی متخلص به پژمان دیری یکی از این شاعران بی‌ادعای بوشهری بود که سراسر عمر برای شناساندن و تثبیت آرمان‌هایش سرود.

وی در سال ۱۳۴۳ در بندر دیر از توابع بوشهر متولد شد. از سال چهارم ابتدایی شعر می‌گفت و این شعرگویی‌اش به صورت پراکنده تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه یافت. درسال ۵۷ به صورت جدی وارد عرصه شعر شده و به عضویت کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان درآمد. آشنایی‌اش با مرحوم نصرالله مردانی باعث شد حضور قدرتمندانه‌تری در عرصه شعر به ویژه شعرمذهبی و انقلابی پیدا کند.

در نیمه اول دهه شصت دردیر، بوشهر، یزد و بعدها تهران کلاس‌های شعر را به صورت جدی و مستمر برای جوانان اداره کرد و خود مدرسی شناخته شده در عرصه شعر به ویژه در ساحت وزارت آموزش و پرورش محسوب می‌شد که همگامی او با جوانان تا واپسین لحظات عمرش ادامه داشت. کارنامه درخشان فعالیت‌های ادبی و مسئولیتهای فرهنگی آن مرحوم در حاشیه وبلاگش با عنوان «پژمان دیری ... خلیل عمرانی» چنین آمده است: دبیر ادبیات دبیرستان‌های شهرستان دیر، مدرس رسمی شعر وزارت آموزش و پرورش، معاونت فرهنگی اداره کل فرهنگ و ارشاد استان بوشهر، مدیرکل مرکز آفرینش‌های کانون فکری و پرورشی، مشاور وزیر آموزش و پرورش، مدیرکل آموزش و پرورش هرمزگان، قائم‌مقام وزیر آموزش و پرورش، رئیس انجمن شعرسازمان بسیج هنرمندان، رئیس سازمان مدارس غیردولتی، توسعه مشارکت‌های مردمی و خانواده وزارت آموزش و پرورش...

عمرانی شاعری نبود که تنها در فانتزی‌گرایی‌های شاعرانه غرق باشد و به گرفتاری صندلی‌ها دلخوش بماند. او از شعر حماسه ساخت و در این حماسه روایتگر اندیشه‌های صریح سیاسی‌اش بود که همگی از عشق او به انقلاب و رهبری برمی‌خاست. حتی در دو وبلاگش به اسامی «پژمان دیری... خلیل عمرانی» و «خلیل عمرانی (پژمان دیری)» این تلاش وی به خوبی قابل لمس است.

وبلاگ اول که تا آبان سال ۸۸ فعال بوده در برگیرنده پاره‌ای از اشعار مذهبی شاعر نظیر شعری درباره غدیر و شعر دیگری درباره حضرت رقیه(س) است. مطلبی در وصف دوست قدیمیش نصرالله مردانی نیز در این وبلاگ به چشم می‌خورد که حاکی از اوج ارادت او به دوست و استاد مرحومش است. مردی که مسیر زندگی عمرانی را به سمت جاودانگی رهنمون کرد. وی در این یادداشت به عنوان یاد یاران/ مردانی شاعر الگو آورده است. «مردانی نردبان ترقی کسانی شد که خود آنها را یافت و همیشه خوشحال بود که آنان رشد می‌کنند، تحصیلات عالی می‌کنند شناخته می‌شوند، آثارشان به چاپ می‌رسد و در مقابل قلم به‌مزدان، قلم متعهد می‌زنند.»

وی همیشه به من می‌گفت: «خلیل، من تنها چیزی که از تو و هر کس که فکر می‌کند حقی از من در گردن اوست می‌خواهم این است که پشت سر ولایت فقیه حرکت کند و در بذل آنچه از توان ادبی که خدا به شما داده به سایرین کوتاهی نکند و دچار حسد نسبت به نسل پس از خود نشود.»

ضمنا در این وبلاگ به اقتضای فعالیت‌های عمرانی مطالبی درباره آموزش و پرورش هرمزگان نیز درج شده است.

اما وبلاگ دوم که همیشه به روز بوده اشعار انقلابی وی را در خود دارد. این اشعار- آنچنان که در زیر عنوان وبگاه با فونت ریزتری نوشته شده طرح دیدگاه و آثار ادبی- به وضوح دیدگاه‌های سیاسی شاعر را نمایانگرند. اشعاری که نه سفارشی بلکه از سر عشق به انقلاب اسلامی و علاقه شاعر به رهبر انقلاب سروده شده‌اند. اشعاری که از عدل علی(ع) می‌گویند و انتظار فرج در جای‌جای پیکر پاکشان به گل نشسته است. در زیر عنوان وبگاه آخرین شعر وبلاگ متعلق به تاریخ ۱۳۹۱/۴/۲۴ است که برای تولد مقام معظم رهبری سروده شده است:

مولا اگر چه ختم به سقای کوثر است
مردی که یادگار غدیر پیمبر است
مولا به نام حضرت سیدعلی که او
نسل زلال کوثر و فرزند حیدر است
می آید از غدیر خمینی چو بوتراب
آیینه عدالت و خورشید خاور است
پیر جهان و نایب صاحب زمان که عشق
با او در این هزاره وحدت مقدر است
ایران همه حماسه فکر و فقاهتش
نامش برای وسعت اسلام سنگر است
در روشن سیاست او دین شکوهمند
در سایه سیادت او نور محور است
امت شکفته یا دل بیدار و بی غبار
تاریخ در تلاطم تجدید باور است
باور به باب روشن قرآن که در جهان
تنها مسیر و منجی انسان همین در است
میلاد این امام حسینی خجسته باد
حق باوری که پرتو اعجاز کوثر است
نامش بلند باد و بلنداش بی گزند
دین گستری که روح خدای مکرر است

در ایام فتنه ۸۸ بارها و بارها با قلمش به صف اول مبارزین جنگ نرم شتافت و خصم را همواره مغلوب اندیشه‌های رهایی‌بخش اسلام و انقلاب اسلامی می‌دانست. وی صراحتا در شعر «ریزش و رویش» سروده شده در تاریخ ۸۸/۴/۲۳ اگر چه به خون‌دل‌های امت و رهبری اشاره دارد، اما این نوید را می‌دهد که بالاخره نهان‌ها، عیان شد و امت ارادتمند ایران به مقام ولایت، دامن رهبری را رها نساخت:

... نهضتمان از دل صافی گذشت
حرف شفا بر لب شافی گذشت
پایش و پویش ورقی تازه خورد
ریزش و رویش ورقی تازه خورد
اوج علی ماند و دعا ماند و عشق
زمزمه روح خدا ماند و عشق
دست توانای علی بت شکست
بر لب پیغمبر دل گل نشست
بغض فرو خورده که آزاد شد
باطن امت همه فریاد شد
جان به کف خط ولایت شدند
سالک آیینه بیعت شدند
عشق سرودند به صوت جلی
یاعلی و یاعلی و یاعلی
هان که نهان همه پیدا شده
دشمن پنهان تو رسوا شده
یاعلی آماده‌تر از پیش از این
این سر ما و سر سودای دین
ما همه محمود نگاه توایم
پیرو دلداده راه توایم
نام تو نامی است که والا شویم
حکم تو موجی است که دریا شویم
جان جهان در گرو جان توست
جان همه تشنه فرمان توست

سرانجام پیکر این شاعر گرانقدر به زادگاهش دیر بازگردانده شد و در تاریخ ۲۱ آذر ماه بر دوش مردمی که برای آرمان‌های آنها شعر می‌سرود، در جایگاه ابدی‌اش خاک پاک دیر آرام گرفت.

مدیر وبگاه «پژمان دیری... خلیل عمرانی» برای بدرقه مرشدش چنین می‌نویسد:

وداع باشکوه مردمی که خلیل را از جان و دل دوست داشتند. بار مصیبت را بر دوستداران خلیل آسان‌تر کرده بود. مردمی که به صورت خودجوش در مسیر تشییع پیکر ایشان ایستاده بودند. مردم روستای لمبدان که انصافا برای خلیل کم نگذاشتند و مردم شهرستان دیر که سنگ‌تمام گذاشتند.

شعر

بازی با اعتبار ملی جایزه ادبی جلال

* علی الله سلیمی

ورود وزیر ارشاد به ماجرای اختلاف نظر داوران و دبیر جایزه ادبی جلال که طی آن، وی به عنوان یک مقام دولتی از موضع دبیر جایزه دفاع و اعتراض داوران را نادیده گرفت، اعتبار این جایزه ملی را زیر سؤال می‌برد.

جوایز ادبی در ایران و جهان معمولا موافقان و مخالفانی دارد که این بخش از مسئله جزو ذات آن محسوب می‌شود و زیاد نمی‌شود به آن خرده گرفت، اما گاهی دامنه اعتراض‌ها به بخشی از عملکرد بعضی از مسئولان برخی از این جوایز چنان گسترده می‌شود که پای مسئولان رده بالای کشوری هم به این مسئله باز می‌شود.

مانند اختلاف نظر نویسندگان و داوران پنجمین دوره جایزه ادبی جلال آل‌احمد با یکی از مسئولان (دبیر جایزه) که امسال پس از اعلام نتایج کلی سروصدا به پا کرد و بحث و اختلاف نظر مخالفان و موافقان کار را به جایی رساند که عالی‌ترین مقام فرهنگی کشور؛ وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در دو نوبت مجبور شد به مسئله ورود پیدا کند و هر بار هم با حمایت از تصمیم دبیر جایزه ادبی جلال و گفتن عبارت «از نظر ما پرونده جایزه جلال آل‌احمد مختومه است»، از کنار اعتراض‌های داوران و نویسندگان بدون پاسخ عبور کند.

این در حالی است که داوران و نویسندگان معترض همچنان به گفته‌های اعتراض‌آمیز خود نسبت به تغییر نظر داوران یکی از بخش‌ها در هنگام اعلام رتبه‌های نفرات برگزیده در مراسم اختتامیه پافشاری می‌کنند و هنوز با موضع دبیر جایزه و متعاقب آن وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی کنار نیامده‌اند.

به نظر می‌رسد در چنین مواقعی که طرفین هر دو سوی ماجرا با استدلال‌های خاص خود به برحق بودن نظر استدلالی خود پافشاری می‌کنند، نیاز به حضور یک فرد یا گروه حقیقت‌یاب عادل و بی‌طرف است که بدون در نظر گرفتن موقعیت و پست و مقام طرفین (با توجه به این که در این ماجرا یک طرف قضیه داوران و نویسندگان قرار دارند و در طرف مقابل مسئولان وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، اصل ماجرا را ریشه‌یابی و افکار عمومی را از نتیجه تحقیق خود مطلع کند.

این موضوع از آن جهت اهمیت دارد که جایزه ادبی جلال آل‌احمد، یکی از بزرگترین جایزه ادبی در جمهوری اسلامی ایران است که گران‌ترین جایزه ادبی در کشور هم محسوب می‌شود. (جایزه اول برای برگزیدگان هر یک از بخش‌های آن ۱۱۰ سکه تمام بهار آزادی است) حالا اگر ابهامات آن در این دوره به طور کامل برطرف نشود، دیگر نمی‌شود به اعتبار ملی آن به همان اندازه که روی آن سرمایه‌گذاری می‌شود امیدوار بود.

نقطه آسیب‌پذیر این ماجرا که به اعتبار ملی جایزه ادبی جلال آل‌احمد لطمه می‌زند و نیاز به بازنگری دارد، حمایت یک طرفه وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی به عنوان بخشی از بدنه دولت از دبیر جایزه ادبی جلال، آن هم بدون شنیدن حرف‌های داوران و نویسندگان معترض به نحوه برگزاری آن است که اکنون سؤال بزرگ و بی‌پاسخی را در میان اهالی قلم برجا می‌گذارد؛ این که آیا مقامات دولتی مجاز به تغییر نظر داوران یک جایزه ادبی هستند یا نه؟

لطیفة البکاء

منصور ایمانی

دیگر انتظار خواندن لطیفه عاشورائی را نداشتم...مگر می شود آدم عاشق حسین باشد و آن وقت، برای عاشورا لطیفه بسازد و به اینجور چیزها فکر کند؟ اما این اتفاق افتاد...یک روز مانده به محرم، عزیزی از عاشقان ابا عبدالله علیه السلام، یکی از همین لطیفه ها را برایم پیامک کرد و دیدم چقدر بدیع و زیباست. ما همیشه لطیفه را برای ابراز شادی و بهجت خوانده بودیم، ولی این یکی که در قالب حکایت کوتاهی نوشته شده بود، حقیقتا رگ غیرت و غم آدم را می جُنباند. رگ غیرت و غم که جُنبید، پشت بندش چند بیت مثنوی از دلم جوشید. برای قدردانی،همین مثنوی را برایش پیامک کردم و اسم حکایتش را گذاشتم " لطیفه البکاء "

***

فدای آن بیسوادی که وقتی ازش پرسیدند: عشق چند حرفه؟

گفت: چهار حرف!

همه بهش خندیدند. اما دیدند زیر لب زمزمه می کند:

حسین...حسین ...

مثنوی

ما دُور سواد خط کشیدیم — با عشق حسین قد کشیدیم
البته نه این که بی سوادیم — بی دفتر و دستک و مدادیم
ما چاکر عشق و عقلْ سوزیم — با نوکری حسین، بروزیم
از طائفه مُحرّمیم ما — بیگانه مخوان که مَحرمیم ما
گر باده کش خُم حسینیم — مُغبچّه ساقی خمینیم
از عِلم و عَلَم، عَلَم گرفتیم — زنجیر زدیم و دَم گرفتیم:
ای خونِ خدا خدائی ام کن — در راه خودت فدائی ام کن ...

ملت عشق

نسرین فرقانی

«به نام آن که او نامی ندارد
به هر نامی که خوانی سر بر آرد»

دوران حیات بشری در همیشه تاریخ قرین قصه غربت آدمی در جهان خاکی و امید و آرزوی او برای رسیدن به کمال بی‌نهایت، اوج، و فناناپذیری بوده است. مشاهیر، ادیبان، و عارفان بسیاری راویان این قصه تنهایی و درد فراق محبوب ازلی، و آرزوی وصال و اتحاد و اتصال به مبدأ و موطن حقیقی انسان بوده‌اند، اما در این بین، چهره تابناکی چون مولانا جلال‌الدین بلخی حضوری مستمر، اما کهنگی‌ناپذیر، تاثیرگذار، جاودانه و منحصر به فرد در افکار بشری از دیرباز تاکنون داشته است، آنچنان که نه‌تنها آثار وی رنگ و بوی کهنگی به خود نگرفته است، بلکه سخنان تازه وی همواره دو جهان را تازگی بخشیده و در آن انگیزه، روح، حرکت و معنا آفریده است. بازار وی بازار نوفروشی است که پس از سپری شدن کهنه‌فروشی در رسیده است، تا آنجا که هر لحظه و هر دم در گوش بشریت رازهای ملکوتی و آن جهانی را در فضایی ورای صوت و لفظ و گفتار زمزمه می‌کند:

با تو بی لب این نهان من نو به نو
رازهای کهنه گویم می‌شنو

و این چنین است که روح‌های مشتاق معنویت در سرتاسر دنیا متوجه و متمایل بلکه عاشق و ارادتمند اوست؛ و هر کجا که لمعه‌ای از لمعات افکار و بارقه‌ای از برق اندیشه‌های عرفانی او درخشیده است، موجی از گرایش به وی به عنوان نماینده عرفانی پویا، جذاب، شوق‌انگیز و آرامبخش برخاسته است؛ و جهان در رویکردی نو به بررسی شخصیت و آثار وی جلوه‌هایی تازه و دریچه‌هایی جدید از اندیشه و عرفان وی را در افق دید آورده است. اما در این میان شاهد آن هستیم که برخی بنا به دلایلی مولانا را از خود می‌دانند و او را منتسب به خود و سرزمین‌شان می‌کنند. و با انحصار حق خاصی برای خود بهره‌برداری‌های گوناگون از وجود وی می‌کنند. حتی کار بدین‌جا متوقف نمی‌ماند، بلکه مولانا که تجسم معنویت و مرشد و راهبر به سوی آن است، درحد وسیله‌ای برای جذب منافع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی تنزل می‌کند و اینجاست که دل همه ارادتمندان حقیقی او ومیراث‌داران فکری و معنوی‌اش به درد می‌آید و موجب می‌شود شکوه‌هایی از سر دریغ، درد و افسوس سر دهند. براین اساس شایسته و بایسته است تا به بررسی بیشتری درباره موضوعی بحث‌انگیز و در عین‌حال قابل توجه و تاثیرگذار که همانا «ایرانی بودن مولانا» است، بپردازیم. برای ورود در این بحث ابتدا لازم است که به مقدماتی چند بپردازیم. اولین چیزی که در این ساحت به عنوان مقدمه باید بدان پرداخت ارتباط تنگاتنگ زبان، اندیشه و فرهنگ است، زیرا بدیهی‌ترین چیز در مورد مولانا، فارسی بودن آثار منظوم و منثور وی است که به هیچ روی محل تردید نیست.

زبان، اندیشه و فرهنگ عناصری تفکیک ناپذیرند که هر یک در پیدایش، تحول و تاثیرگذاری بر یکدیگر نقش اساسی و متقابل ایفا می‌کنند. اندیشه‌های آدمی، وامدار زبان اوست همچنین بشر بدون بهره‌یابی از زبان قادر به تفکر و اندیشه نیست چرا که اجزای زبانی و الفاظاند که مفاهیم ذهنی و فکری ما رامشخص و معین می‌کنند و آنها را از یکدیگر متمایز می‌سازند و نیز روشن است که همه تمدن‌ها و فرهنگ‌های ملل مختلف از رهگذر برخورد و تطور و تکامل آرا و اندیشه‌ها شکل گرفته‌اند و از اینجاست که می‌توان به نقش مهم و اساسی زبان به عنوان یک عنصر فرهنگی تاثیرگذار پی‌برد.

گفتیم که زبان، اندیشه و فرهنگ یک ملت رابطه مستقیم با یکدیگر دارند و هر یک از اجزای سازنده و تاثیرگذار در یکدیگرند. در همین رابطه باید به عوامل تجربی و تاریخی خاصی از قبیل عوامل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، جغرافیایی، محیطی و نیز آداب و رسوم... که در جریان زمان، زبان و به تبع آن اندیشه و فرهنگ آن ملت راشکل می‌دهند توجه کنیم. مبحث سبک‌شناسی در تاریخ ادبیات فارسی نیز موید تاثیرات شرایط خاصی هر دوره از نقطه نظرات فوق بر سبک رایج آن دوره است.

به طور کلی بنا به نظریه‌های علم زبان‌شناسی، به ویژه نظریه نسبیت زبانی، با توجه به جرح و تعدیل اصلاحاتی که در آن انجام شده است گرچه زبان یک فرد به طور قاطع و صددرصد تعیین‌کننده اندیشه و فرهنگ وی نیست، اما فرهنگ و اندیشه او بی‌تاثیر از آن نیست، و تاثیر عناصر زبانی تفکر و فرهنگ قابل انکار نیست. همچنین مفاهیم و اندیشه‌ها و عناصر فرهنگی هر ملتی که در زبان آن ملت متجلی و نمودار می‌شوند، در زبان‌های دیگر ملل، قابل بیان، لمس و درک نیستند.

همه ما به خوبی می‌دانیم که زبان فارسی با همه امکانات خاص و عناصر زبانی‌اش میراث تاریخی اقوامی فرهیخته است. کارشناسی در این خصوص می‌گوید: «زبان فارسی نه واقعیتی است قومی نه جغرافیایی بلکه واقعیتی است فرهنگی و تاریخی و این بدان معنی است که همه اقوام ایرانی از رهگذر این زبان در فضای یک فرهنگ یگانه و به پشتوانه تاریخ و سرنوشتی یگانه به یکدیگر می‌رسند و ملتی یگانه پدید می‌آورند.»

آری فرهنگ ایرانی حاصل زندگی مشترک این اقوام (اقوام ایرانی) و زبان و ادب فارسی پرورده کوشش همه آنها طی قرون و اعصار است... «این زبان و فرهنگ از دامنه کوه‌های اورال و کوه‌های قفقاز تا سواحل آفریقا و از اقصای شرق تا قلب اروپا در ایران و افغانستان و شبه‌قاره هند و پاکستان و آسیای میانه و آسیای صغیر تا قلب اروپا گسترش داشت.»

بدین ترتیب می‌بینیم که شعر فارسی به عنوان عالی‌ترین شکل بیان احوال و جهان‌بینی ایرانی، در طول تاریخ هزار ساله‌اش گستره وسیعی از قاره آسیا را دربرگرفته است.

اما رویکرد تاریخی زبان فارسی که دومین مسئله مقدماتی ما در بررسی ایرانی بودن مولاناست نشان می‌دهد که: «بنا بر کتب تاریخی معتبر به ویژه کتاب «الاوامر العلانیه فی‌الامور العلانیه» مشهور به ابن بی‌بی تالیف سده هفتم هجری در تاریخ سلاجقه روم که کتاب «مسامره الاخبار» اثر محمودبن محمد آقسرایی خلاصه آن کتاب موجود است و نیر کتاب «مولوی چه می‌گوید» زبان فارسی زبان رسمی دوره مولانا و دستگاه سلاجقه روم بوده است و فضلا و شعرای دربار ایشان، سلجوقیان روم، به فارسی شعر می‌ساخته و کتاب می‌پرداخته‌اند(۵) و قانعی طوسی ملک‌الشعرای دربار ایشان نیز به فارسی شعر می‌سروده است. زبان فارسی در این دوره چندان رایج بود که حکم زبان بومی آنجا را داشت و به عنوان شاهد بر این مدعا می‌توانیم به این بیت سلطان ولد، فرزند مولانا، صاحب ولدنامه اشاره و استناد کنیم که بعد از چند بیت عربی این بیت را می‌آورد:

فارسی گو که جمله دریابند
گرچه زین غافلند و در خوابند

همچنین تالیف کتاب‌هایی چون «روضه العقول»، «راحه الصدور» و «مناقب العارفین» افلاکی به وضوح نشان‌دهنده نفوذ و انتشار زبان فارسی در آن دوره در حوزه سلطنت سلجوقیان روم است.

در مورد زبان خانوادگی خاندان مولانا استاد همایی می‌نویسد: «زبان رسمی خانوادگی ایشان همان فارسی بود که از خراسان با خود برده بودند و آن میراث ملی را بس عزیز و گرامی و زنده و پاینده نگاه می‌داشتند، با اینکه زبان‌های دیگر می‌دانستند و قدرت مکالمه آن را داشته‌اند در داخل خانواده و با اصحاب و محارم خاص خود جز به فارسی سخن نمی‌گفتند.» موید این نکته، این ابیات سلطان ولد در مثنوی ولدنامه است:

بگذر از گفت‌وگوی ترکی و رومی
که از این اصطلاح محرومی
گوی از پارسی و از تازی
که در این هر دو خوش همی تازی

کتاب مولوی چه می‌گوید نیروی خلاقه، قدرت شگفت‌انگیز و طبع زاینده مولوی و هنر سحرآفرین او و بلاغت بیانش را جزء غرایز ذاتی و خصایص نژادی و مولود زبان اصیل فارسی مادری وی می‌داند. «آثار مولوی و تفکر وی را می‌توان مجموعه فرهنگ و دانش ایران و اسلام در قرن هفتم هجری دانست.» البته باید گفت که زبان و ادب فارسی حتی بعد از انقراض دولت سلجوقیان روم، حتی تا مدتی در دوره سلاطین عثمانی رواج و دوام داشت اما بعد از آن با اقامت و توطن اقوام مهاجر ترک در آن سرزمین به تدریج زبان ترکی بر زبان فارسی چیره شد و جای فارسی را گرفت! دولت ترکیه کنونی نیز خود به برخی از این حقایق تاریخی اذعان دارد. اما بازگردیم به تنه اصلی بحث: «فارسی بودن زبان آثار مولانا». «مولانا به عنوان یک شاعر راستین ژرف‌ترین حس را از زبان خود دارد» و گذشته از میراث خانوادگی‌اش بر اثر طول ممارست در دیوان‌های شعر و تاثیر کلام قدما، به خصوص شعرای خطه خراسان و ماوراءالنهر به خوبی نسبت به روح و عملکردهای زبانی ایرانی و خراسانی آگاهی دارد و به گفته یکی از استادان «تربیت ذوقی و تجربه ادبی او که مربوط به سال‌های قبل از عهد صحبت شمس است او را تا حدی به سنت‌های شعر مرهون می‌دارد» و... «اینکه خود او خویشتن را قبل از ملاقات با شمس «عطار دوار دفترباره» می‌خواند و از سابقه ارتباط خویش با ادیبان عصر یاد می‌کند تاثیر شیوه فکر و بیان شاعران گذشته را در کلام او توجیه می‌کند.»

لذا، با توجه به مسائل یادشده می‌توان گفت: «مولانا به عنوان «یک خراسانی» چنانچه خود وی نیز همواره خویش را از مردم خراسان شمرده و اهل شهر خود را دوست می‌داشته و از یاد آنان فارغ دل نبوده است و نیز باتوجه به همشهری خطاب کردن او به امیر تاج‌الدین الخراسانی که از خواص مریدان وی بوده است، وی اندیشه و عرفان خویش را که مشحون از تجلیات فرهنگ اسلامی ایران است در قالب زبان فارسی به جهانیان ارائه کرده است.

صاحب‌نظری می‌نویسد: «با این همه از نظر محققان جهان تردیدی در ایرانی بودن مولوی نیست. خاندان مولوی ازمردم بلخ‌اند که تا اوایل قرن هفتم (هنگام تولد او) و مدت‌ها بعد از آن، همه ساکنان آن دیار ایرانی بودند و هستند وقتی هم که این خانواده در دیار روم در سرزمینی که اکثریت مردم آن رومی و اقلیتی ترک و ایرانی بودند اقامت گزیدند بازهم فرهنگ و اندیشه ایرانی خود را حفظ کردند و این که همه آثارمولوی به فارسی و لبریز از مایه‌های فرهنگ و اندیشه ایرانی است جای شبهه‌ای دراین باره باقی نمی‌ماند.»

حتی بعد از مولوی هم بازماندگان او تا چند نسل فرهنگ ایرانی خود را از دست نداده بودند. (دیوان سلطان ولد و دیوان عارف چلپی به فارسی است و هیچ شعرترکی از او نمانده است.)

اما در باب استناد ترک زبانان به این ابیات در دیوان کبیر برای اثبات ترک بودن مولانا؛

بیگانه مگیرید مرا زین کویم
در کوی شما خانه خود می‌جویم
دشمن نیم ار چند که دشمن رویم
اصلم ترک است اگرچه هندی گویم

در این مورد همگان واقفند که ترک استعاره از سپید و روشن و هندی در این جا به معنی تیره و سیاه است و در برابر این می‌توان به این اشعار دیوان کبیر اشاره کرد که به وضوح مولانا به ترک نبودن و ترکی ندانستن خود تصریح می‌کند:

ای ترک ماه چهر چه گردد که صبح تو
آیی به حجره من گویی که گل برو
تو ماه ترکی و من اگر ترک نیستم
دانم همین که به ترکی است آب، «سو»
آب حیات تو گر ازاین بنده تیره شد
ترکی مکن به کشتنم ای ترک ترک‌خو

اما اکنون پس از بیان مطالب مذکور و اظهارنظرهای مطرح شده لازم است که به دیدگاه‌های عرفانی مولانا در موارد مزبور بپردازیم.

مولانا که مثنوی خود را با حکایت و شکایت نی جدا شده ازنیستان وحدت آغازمی‌کند و سرتاسر مثنوی و دیگر آثارش به چگونگی بازگشت به مبدأ هستی، و شکوه از هجران و فراق، و حکایت عشق و دلدادگی به محبوب ازلی و... می‌پردازد، در اصل حکایت حال خود را بازگو می‌کند سردلبران را باید در حدیث دیگران بازجست. همو که به دنبال بازجستن روزگاروصل خویش است، جهان را با چشمی فراسوی عقل و حس می‌نگرد و در تولد دوم خویش از مادر عشق متولد می‌شود، در عشق بالیده می‌شود وازآن پرورش می‌یابد.

نی خواب او را نی خورش، از عشق دارد پرورش/ کین عشق اکنون خواجه را هم دایه و هم والد است

لذا، بدیهی است که نگاه او به هستی، نگاه یک عاشق باشد؛ و تفسیر او از خلقت تفسیری عاشقانه و تمامی هستی و عصر او، سفریک عاشق دلخسته مبتلا به فراق، به سوی معشوق ازلی است. بدین ترتیب او تنها نسب معتبرخود را نسب عشق می‌شمارد و نه غیر.

چون پدر و مادر عاشق هم عشق اوست/ بیش مگو از پدر بیش ز مادر میرس

و در فرآیند عشق، عاشق به ماورای زمان و مکان می‌رود.

لامکانی که در او نور خداست/ ماضی و مستقبل و حال از کجاست

ماضی و مستقبلش نسبت به توست/ هردو یک چیزند پنداری که دو است

و عاشق بر اثر قدرت بی‌نظیر عشق قادر می‌شود که زنجیر تعلقات (دنیوی و اخروی) را بردرد ورها گردد.

لاجرم زنجیرها را بردرید/ مملکت بر هم زد و شد ناپدید

اما از آنجا که عشق، کشاف اسرار و پرده‌در است خویش را در تمامی رفتارهای عاشق پدیدار می‌سازد به خصوص در سخن وکلام او.

چون کنی خامش کنون ای یار من/ کزبن هرمو برآمد طبل زن

اما پس از گذری بسیار کوتاه چون مدارو محورسخن ما «فارسی بودن زبان شعر و آثار مولانا» بود، شایسته است نگاهی کوتاه نیز به دیدگاه‌های مولانا در مورد شعر و شاعری داشته باشیم.

در ابتدا قبل از اینکه به دیدگاه مولانا راجع به شعر و شاعری بپردازیم باید متذکر شویم که مولانا زبان را تنها وسیله‌ای برای ارتباط می‌داند و همه را به فراگرفتن زبان معنی تشویق می‌کند مرد حجی همره حاجی طلب/ خواه هندو خواه ترک و یا عرب

منگر اندر عشق و اندر رنگ او/ بنگر اندر عزم و در آهنگ او

گر سیاهست او هم آهنگ توست/ تو سپیدش خوان که او همرنگ توست و در ارتباط انسان‌های هم سنخ، آنها را تشویق به یافتن و بهره‌گیری از زبان محرمی و همدلی به جای همزبانی می‌کند.

مولانا شعر را به عنوان ابزاری برای بیان هیجانات روح پرتلاطم و توفانی‌اش به کار می‌گیرد و در این باره نثر را برای ترجمان احساسات خویش نارسا می‌یافت اما به هر حال شعر در نظر او هنر سخن گفتن است گرچه نزد مولانا، معناست که هدف اوست و همیشه بر لفظ می‌چربد و سنگینی می‌کند. و آن گاه که شاعر به قول کارشناسی در تب‌های بی‌خودی و غلبات آن، تاب مقاومت می‌یابد، اشعار و غزلیات او به صورت نعره‌های مستانه‌ای خودنمایی می‌کنند و بدیهی است که وقتی موج شعر، برجوشیده از درون پرهیجان شاعر باشد، انتظاری در رعایت فنون شاعری و به کار بستن آرایه‌ها و صنایع شعری و فی‌الجمله پرداختن به لفظ از وی نمی‌رود.

تو مپندار که من شعر به خود می‌گویم/ تا که هوشیارم و بیدار یکی دم نزنم

و چه خوش گفته است شیخ عبدالرحمن جامی در شرح رساله نائیه و در شرح و تفسیر «نی» در بیت اول مثنوی: «نی را با واصلان کامل و کاملان مکمل که از خود و خلق فانی شده‌اند و بحق باقی گشته‌اند مناسبت تام است.......

کیست نی آنکس که گوید دم به دم/ من نیم جز موج دریای قدم

از وجود خود چو نی گشتم تهی/ نیست از غیر حقم آگهی

فانی از خویشم من و باقی به حق/ شد لباس هستیم یکباره شق

آرمیدم با حق و از خود رهید/ آن دهم بیرون که حق در من دمید

و چه بسیار مناسب و برازنده است که خود مولانا را مصداق این ابیات بدانیم و آثار وی را همه از این دیدگاه بنگریم.

با توجه به همه آنچه رفت، می‌توان گفت که گرچه بحث‌هایی از این دست که مولانا اهل کدام سرزمین یا دیار است و متعلق به کدام مردم و ملت، در زمینه‌های تاریخی یا جامعه‌شناسی یا مردم‌شناسی و ادبی و سبک‌شناسی جایی و محلی از اعراب دارند، اما به حقیقت، مولانا شخصیتی ورای این گونه مباحث است چنانچه خود در معرفی خویش می‌گوید:

من از اقلیم بالایم سرعالم نمی‌دارم/ نه از آبم نه از خاکم سر عالم نمی‌دارم

و در نسخه‌ای از کلیات شمس چاپ نکتهو (ص۴۱۰) این غزل بدو منسوب است.

نه شرقیم نه غربیم نه بریم، نه بحریم/ نه ارکان طبیعیم نه از افلاک گردانم

نه از خاک نه از بادم نه از آبم نه از آتش/ نه از عرشم نه از فرشم نه از کونم نه از کانم

نشانم بی‌نشان باشد مکانم لامکان باشد/ نه تن باشد نه جان باشد که من از جان جانانم

آری مولانا را بایستی تنها در اقلیم عشق جست- که تنها بدان خاندان نسب می‌برد- و زاده آنجاست؛ و هیچ مرزی اعم از جغرافیایی، ملی، او را محدود نمی‌کند، او شخصی جهانی و فراملیتی است گرچه موطن و خاستگاه فکری او ایران، مربیان و استادان معنوی او ایرانی و زبان اشعار و آثارش فارسی بود، اما با این همه پسندیده است که موطن او را موطن عشق و معرفت بدانیم که در آن زاده شد و روح پرفتوحش دوباره بدانجا پر کشید، پس از این همه، بیان نکته‌ای مفید به نظر می‌رسد و آن اینکه صرف تعلق یک شاعر یا عارف نامدار به یک ملت نمی‌تواند برای نازش، فخر و مباهات آن مردم بدان بزرگمرد نامدار، دلیلی کافی و موجه باشد؛ چرا که آشنایی، سنخیت‌طلبی، درک و فهم آثار و اقدام لازم برای معرفی درست و کافی او و فرهنگ‌سازی، اندیشه‌ها و افکار وی، گام برداشتن از استفاده و بهره‌گیری و ارائه راهکارهایی برای کاربردی کردن و رسوخ پیام‌های وی در بین همه اقشار جامعه می‌تواند رفتارهایی باشد که این جامه افتخار را برازنده قامت ملت بسازد و در اینجاست که باید بپرسیم آیا به راستی ما چقدر در این مسیر گام زده‌ایم؟ تا کجا؟ و چه خوب است که همه ما در هر موقعیت و مسئولیتی قرار داریم در خلوت خود به این سوال پاسخی صادقانه دهیم.

فاعتبرو یا اولی الابصار

منابع:

کتاب‌های شعر و اندیشه، درباره زبان فارسی، زبان پارسی در گذر گاه پست مدر نیست، مولوی‌نامه، پله پله تا ملاقات خدا، چهل گفتار در ادب و فرهنگ و تاریخ ایران، دیوان کبیر، غزلیات شمس، مثنوی، زندگینامه مولانا جلال‌الدین بلخی، گزیده غزلیات، رساله نائیه عبدالرحمن جامی.